

# انتخابات آمریکا و کانونی شدن جدال ها حول طبقه متوسط!

تقی روزبه



نه فقط برای آمریکائینی که از نظر حقوقی با داشتن حق رأی خود می توانند در پیروزی این یا آن حزب و این یا آن سیاست مؤثر باشند، بلکه هم چنین برای سایر مردم جهان نیز انتخابات آمریکا همواره توجه برانگیز بوده است

آیا واقعا در آمریکا آن گونه که وانمود و ادعا می شود جنگی بین طبقه متوسط و اشراف در جریان است؟!

انتخابات آمریکا با وجود آن که همیشه بین دو حزب اصلی صورت می گیرد و تا آن جا که به راستاها و جهت گیری های اصلی و استراتژیک در سیاست های داخلی و بین المللی برمی گردد، معمولا اختلاف مهمی با یکدیگر ندارند و در چهارچوب وفاداری هر دو حزب به سیاست های بازار آزاد و تأمین منافع و نقش برتر آمریکا در جهان صورت می گیرد، اما همان اختلافات نه چندان مهم بخصوص در نحوه برخورد با بحران اقتصادی و بیکاری، حقوق زنان و دگرباشان جنسی، محیط زیست و در حوزه هائی از سیاست خارجی، بخصوص در مقاطع بحرانی اهمیت زیادی پیدا کرده و به صف آرائی های متقابلی منجر می گردد. نه فقط برای آمریکائینی که از نظر حقوقی با داشتن حق رأی خود می توانند در پیروزی این یا آن حزب و این یا آن سیاست مؤثر باشند، بلکه هم چنین برای سایر مردم جهان نیز انتخابات آمریکا همواره توجه برانگیز بوده است. چرا که با داشتن بزرگترین اقتصاد و عظیم ترین قدرت نظامی هر تغییری در سیاست های آن بر دیگران بی تأثیر نیست، البته بی آن که بتوانند در گزینش آن تأثیر یا مداخله ای داشته باشند. در واقع تضاد بین عملکرد اقتصادی، سیاسی و نظامی آمریکا به مثابه یک قدرت برتر بین المللی با کارکرد قواعد مربوط به محدوده دولت-ملت ها در انتخابات آمریکا، به دیگر مردم جهان اساسا نقش تماشاچی می دهد. و این البته یکی از تناقضات دموکراسی در عصر جهانی شدن سرمایه است که در آن هنوز دموکراسی در محدوده و چهارچوب دولت-ملت ها و شهروندی محصور در آن تعریف می شود و حقوق شهروندی این دهکده جهانی بویژه توسط دولت-ملت های فرادست زیرپا گذاشته می شود. از این چالش عام

دموکراسی که بگذریم ، در همان محدوده دولت-ملت آمریکا نیز شاهد چالش های مهمی پیرامون دموکراسی هستیم:

**الف-** همانطور که حوزه اقتصاد آمریکا اساساً تحت کنترل مجتمع ها و مؤسسات بزرگ مالی و صنعتی قرار دارد، حوزه سیاسی نیز در انحصار بلامنازع آن ها یعنی دوحزب جمهوری خواه و دموکرات و گفتمان آن هاست. دو حزبی که در برابر آن ها هیچ جریان دیگری عملاً شانس صعود ندارد و ناچار است زیرچتر آن ها عمل کند. هزینه های سرسام آور تبلیغات انتخاباتی که سربه میلیاردها دلار می زند، تنها یکی از مؤلفه های تضمین کننده قرق عرصه سیاسی توسط این دوحزب است. اگر از پیچ و خم های انتخابات در آمریکا و سهمیه های الکتراال این یا آن منطقه و ایالات که معنا و نتیجه انتخابات مستقیم را بخصوص در مواردی که آراء رقبا با یکدیگر نزدیک باشد مشروط می کند بگذریم، وجود دو گزینه حزبی نهادینه شده در ساختار قدرت، آزادی انتخاب کردن و انتخاب شدن برای شهروندان را در عمل به گزینش بین دو رقیب با سایه روشن های متفاوت تقلیل می دهد. در حقیقت این دموکراسی را باید دموکراسی انحصارات نامید که در آن شهروندان تحت بمباران تبلیغات توسط رسانه های کلان انحصاری، هم چون ماشین رأی کشی مخیرند یکی از دو دهنده را برگزینند. با نهادینه شدن چنین چرخه ای است که قدرت و منافع انحصارات بزرگ یعنی همان یک درصدی ها همواره تضمین می گردد و نقش ۹۹ درصدی ها روز بروز تشریفاتی تر و بی خاصیت ترمی شود.

**ب-** حدود چهار سال پیش وقتی او با ما کاندید حزب دموکرات، در بحبوحه یکی از شدیدترین بحران هائی که دولت آمریکا در طی چندین دهه با آن مواجه شده بود با شعار "تغییر" و "آری ما می توانیم!" با وعده خارج کردن آمریکا از این بحران بر سر کار آمد، میراث بجا مانده از سلطه کما بیش طولانی محافظه کاران و نئوکان های حاکم بر کاخ سفید، این کشور را با یکی از بزرگترین بدهی ها و کسری بودجه دولتی، و با بحران های ناشی از جنگ عراق و افغانستان و مناسبات تنش آلود بین آمریکا و متحدین اروپائی اش بخاطر اعمال سیاست یک جانبه گری، و بالأخره با مردمی ناراضی و نگران از گسترش بیکاری و بحران اقتصادی مواجه ساخته بود. بحرانی که در تداوم خود به یکی از بزرگترین بحران های اقتصادی آمریکا و جهان تبدیل شد که هنوز هم دولت های کارگزار سرمایه در حال دست و پنجه نرم کردن با آن هستند. میراث بجا مانده یک دولت بزرگ با بدهی عظیم توسط ریگان و بوش ها، نشان دهنده آن است که دعوای واقعی در جای دیگری است و نه

آن گونه که وانمود می شود و معرکه اش در همین رقابت انتخاباتی داغ است، برسر دولت بزرگ و کوچک!

### ج- از شعار "تغییر" او باما چه چیزی حاصل شد؟

البته از قبل روشن بود که بین او بامای پیش از انتخابات و او بامای پس از انتخابات وقتی که در پشت فرمان ماشین قدرت می نشیند، تفاوت های زیادی وجود خواهد داشت. با این همه بسیاری از همان وعده های انتخاباتی او باما در حوزه های گوناگون اجتماعی در مواجهه با سد رقبای خود در مجالس قانون گذاری که نقش برتری داشتند یا از کار افتاد و یا در سازش با آن ها کم رمق ترشد و به سرنوشت ماهی داستان پیرمرد و دریای همینگوی دچار شد که طعمه کوسه ها گشت و جز یک اسکلت از آن چیزی باقی نماند. در بحبوحه بحران مالی نیز او باما به یاری بانک ها و کارخانجات در حال ورشکست بخش خصوصی شتافت و با تزریق گشاده دستانه صدها میلیارد دلار از ذخایر بیت المال، نشان داد که به عنوان سکاندار ماشین قدرت از کدام اولویت ها پیروی می کند. پیشرفت محسوسی هم در کاهش بیکاری وعده داده شده و سایر شاخص های مهم بحران بدست نیامد. رقبای محافظه کار و یا نومحافظه کار او حتی همان رفرم های کم رمق او در حوزه های بیمه درمانی و یا شعار افزایش مالیاتی او را برنتابته و با به زیر ضرب گرفتن آن ها، او را متهم به داشتن گرایشات سوسیالیستی نمودند و کسی که گویا به قدر کافی به بازار آزاد و دولت کوچک و ارزش های آمریکائی و تقدس خانواده و آزادی های فردی باور ندارد! و چنین است که مثلا رقابت کاندیدها در نشان دادن میزان خانواده دوستی و بکارگیری انواع ترفندها برای ربودن رأی تماشاچیان که قرار است یکی از آن ها را برگزینند، به یکی از آداب های دائمی صحنه های تبلیغ انتخاباتی آمریکا تبدیل شده است.

در حوزه سیاست خارجی هم او باما اولاً هم چنان پیش برنده سیاست یکجانبه گرایی بوده است البته در همراهی با متحدین اروپائی خود در مقابله با دیگر جریان های رقیب و مخالف. و ثانياً در عین خروج از عراق و یا پی گیری وعده خروج از افغانستان در سال ۲۰۱۴، اما به موازات آن در گسترش حملات هدایت شده از راه دور و کشتار مردم بی دفاع، و یا حتی مشارکت و رهبری فعال در قشون کشی به لیبی از هیچ کوششی فروگذار نبوده است. در مورد سوریه و ایران نیز سیاست مسلح کردن اپوزیسیون توسط متحدین منطقه ای آمریکا و یا تأکید مداوم در مورد قراردادن گزینه نظامی بر روی میز و بکارگیری آن اگر دیپلماسی جواب ندهد و یا تشدید بی سابقه تحریم های اقتصادی بر کسی

پوشیده نیست. ادعای تحریم های هوشمند جای خود را به سوزاندن ترو خشک باهم داده است. مقابله با فاجعه محیط زیست نیزهیچگاه برجستگی چندانی در مبارزات انتخاباتی او نداشته و تفاوت بین دو رقیب در این حوزه کمتر از هر حوزه دیگری است که آن نیز عملاً یا دست و پا شکسته پیش برده شده و یا حتی به عقب نشینی انجامیده است. استراتژی دهه دوم آمریکا مبنی بر مهارچین و آسیا و ایجاد ثبات در منطقه ممتاز خاورمیانه در اساس خود کمتر محل مناقشه بوده است. به عنوان نتیجه این می توان گفت که تفاوت و اختلاف او و حزیش با جناح رقیب، اساساً در تعدیل و مجادله حول برخی حوزه ها و سیاست های نئولیبرالیستی بوده است و نه در نفس این رویکرد.

بهر حال سیاست تغییر نتوانست در دوره اول ریاست اوباما تأثیر چندانی در جامعه آمریکا و جوانان ناراضی داشته باشد. از همین رو محافظه کاران و نومحافظه کاران منتظر دوره دوم ریاست جمهوری او نمانده و خیز بلندی را برای تصاحب مجدد سکان قدرت سیاسی برداشته اند. چنان که برطبق آخرین نظرسنجی ها آراء هردو رقیب تقریباً شانه به شانه هم پیش می رود و این علیرغم مانورهای است که یک رئیس جمهور می تواند در دقیقه ۹۰ از آن ها برای جلب آراء بسود خود- نظیرواکنش در برابر رویدادهائی چون طوفان اخیرسندی و ودادن وعده های ۱۲۰٪ ویا آزادکردن بخشی از ذخایراستراتژیک نفت و کاهش قیمت آن و یا ارائه آمارهای ناظربرکاهش درصد بیکاران، بهره بگیرد. باوجود رقابت تنگاتنگ بنظر می رسد که با توجه به آن که هنوز بحران اقتصادی کنترل نشده است، و با توجه به این که سیاست های جمهوری خواهان بیشترین نقش را درگسترش این بحران داشته است ، قاعدتاً رسالت جناح رفرماتور آمریکا برای ایجاد رونق و رفع خطر از سرمایه هنوز نباید تمام نشده باشد و بدین خاطر شاید شانس گزینش مجدد اوباما بیشتر باشد. ناگفته نماند که رژیم ایران نیز خواسته و یا ناخواسته به عنوان یک عوامل فرعی و خارج از آمریکا معمولاً در انتخابات آمریکا بدرجاتی اثرگذار بوده است. بنظر می رسد در این دوره رژیم ایران آگاهانه سعی کرده است که آب به آسیاب جمهوری خواهان که اعلام داشته اند ایران دارای قابلیت هسته ای را تحمل نخواهند کرد و با توجه به پیوندهای نزدیک رامنی با دولتمردان اسرائیل، نریزد. علاوه براین، با ارسال سینگنال های مبنی بر آمادگی برای سازش پیرامون توقف غنی سازی ۲۰٪ و این که تا روشن شدن نتیجه انتخابات ریاست جمهوری مذاکره ای نخواهد کرد و مانورهای از این دست، بطور تلویحی خواهان پیروزی اوباما است.

## د- جنگ بین "طبقه متوسط" و اشراف؟!

جدال‌ها پیرامون طبقه متوسط آمریکا به یکی از مسائل مهم و کانونی مبارزات انتخاباتی تبدیل شده است. در این رابطه شماری از رسانه‌های وابسته به این یا آن جناح تمایل دارند که به تحریف ماهیت و بزرگ‌نمایی این اختلافات پرداخته و آن را با عبارات پرطمطراقی هم چون جنگ بین طبقه متوسط و اشراف توصیف نمایند. درحالی که این اختلافات در میان دو جناح سیاسی متعلق به "یک صدی‌ها" و سرمایه‌داران بزرگ جاری است و اساساً برای جلب آراء "طبقه متوسط" صورت می‌گیرد. نه این که معضلی بنام زوال طبقه متوسط وجود نداشته باشد، برعکس این معضل بطور واقعی وجود دارد و در انتخابات دو رقیب هم‌بازتابی پررنگ دارد، اما بازتابی وارونه و تحریف شده که در اصل از کشاکش طبقاتی موجود در کل جامعه نشأت گرفته است که در عبور از منشور فراکسیون‌های متعلق به "یک درصدی"‌ها تغییرماهیت داده و به صف آرائی جنگ بین اشراف و طبقه متوسط تفسیر و تأویل پیدا کرده است. در حقیقت فرایند دوقطبی شدن جامعه، بویژه در پی تهاجم نئولیبرالیستی چهاردهه اخیر منجر به زوال طبقه متوسط و فربهی که باز آفرینی آن معجزه سرمایه‌داری دانسته می‌شد، گشته و به روند دوقطبی شدن اکثریت بزرگ محرومین و استثمارشوندگان در برابر برخورداران مرفه و استثمارکننده، معنا و شفافیت بیشتری بخشیده است و باین ترتیب بجای تکوین طبقه متوسط که سرمایه‌داری به عنوان مهمترین دست‌آورد اجتماعی خود به آن می‌بالید و در واقع در دوره دولت‌های رفاه پرورانده شده بود، با تهاجم نئولیبرالیستی لاغر و لاغرترگشته است. سالیان درازی بود که همه لیبرال‌ها و بخصوص آوازه‌گران نئولیبرالیستی چند دهه اخیر با دخیل بستن به معجزه رشد طبقه متوسط، آن را به مثابه برهان قاطعی در بطلان نظریه مبارزه طبقاتی مارکس و مارکسیست‌ها مبنی بر رونداختن ناب‌پذیر دوقطبی شدن جامعه سرمایه‌داری عنوان می‌کردند. ادعای رشد پایدار کمی و کیفی "طبقه متوسط" به عنوان مهم‌ترین دلیل عملی و تئوریک آن‌ها در تفوق جهان بینی لیبرالیسم برسوسیالیسم و رمز پیروزی اردوی سرمایه‌بر اردوی سوسیالیسم قلمداد می‌شد. رشد طبقه متوسط به عنوان پایگاه اجتماعی سرمایه‌داری، عامل تضمین‌کننده تعادل جامعه و تداوم دموکراسی تلقی می‌شد. ناگفته نماند که "طبقه متوسط" به لایه‌ها و اقشار وسیعی اطلاق می‌شود که در حد فاصل طبقه فرودست و فرادست یعنی صاحبان ثروت قرار دارند، اعم از کارگران متخصص و کارگران با درآمدهای بالا، مزدبگیران بخش‌های خدماتی اعم از کارمندان و معلمان و پرستاران و یا دانشجویان امیدوار به آینده‌ای با شغل‌های درآمد

زا، و صاحبان کسب و کار کوچک و خرده بورژوازی، اتلاق می شده است. از مشخصات مهم این "طبقه" آن بوده است که عموماً می توانسته اند فراتر از تأمین هزینه زندگی متوسط و جاری خود، پس اندازی هم بیاندوزند. آن ها هم چنین با داشتن فرهنگ و آگاهی و سبک زندگی خاص و علاقمند به دموکراسی، از فرودستان متمایز هستند. از دیگر مشخصات مهم آن گسترش دامنه کمی همراه با رشد تکنیک و صنعت و خدمات بوده است. در یک کلام فرض بر این بوده است که سرمایه داری در مسیر بالندگی خود موجب بازتولید و فریب شدن این طبقه، یعنی مهم ترین پایگاه اجتماعی و وفادار به خود (به عنوان نقطه اتکاء طبقه سرمایه دار) می گردد. پایگاهی اجتماعی که بزعم مدافعان لیبرال دموکراسی باطل کننده ادعای نظریه مارکسیستی و عامل پیروزی سرمایه داری است. با این همه پس از افتادن آب ها از آسیاب و فرود بحران گسترده اقتصادی و سیاسی برجامعه، وقتی حساب ها یکی پس از دیگری ترکیدند (و برخی هنوز در راهند و درآینده خواهند ترکید) معلوم شد که آن رفاه ادعائی و کاذب جز در آمد و قدرت خرید و مصرف کاذب نبوده و توهم داشتن مسکن توسط میلیون ها خانواده از قبل وام های دریافتی و یا تحصیل و تخصص میلیون ها دانشجو که با وام دارکردن خود به امید داشتن شغل پردرآمدی درآینده، واقعیت خارجی نداشته و هم چون رویائی بوده است که با گشودن چشم ها ناپدید شده اند! آن ها و از جمله دانشجویان احساس می کنند که جملگی پیش فروش شده اند. هم چنان که نقدا هرآمریکائی که متولد می شود، با تقسیم سرانه بدهی تریلیونی دولت آمریکا، پیشاپیش با بدهی کلانی که خود نقشی در به بارآوردن آن نداشته، خود را پیشفروش کرده است!

### ه- فوکویاما و نگرانی شدید از زوال طبقه متوسط\*

یکی از نظریه پردازانی که آژیر خطر آب رفتن طبقه متوسط ولاجرم خطر زوال لیبرال دموکراسی و آینده نظام سرمایه داری را (علیرغم آن که در تناقض با آن وی آن را سیستمی بلاجایگزین و مورد اجماع همگان می داند) بصدا درآورده است، فوکویاما یعنی همان کسی است که زمانی نه چندان دور در پی فروپاشی اردوگاه بلوک شرق، با اعلام نظریه پایان تاریخ و پیروزی لیبرال دموکراسی و پایان تاریخ شناخته می شود. او در آن هنگام از مدافعان پروپا قرص نومحافظه کاران و از اندیشه پردازان مهم آن بشمار می رفت و تسلیح طالبان در زمان ریگان به پیشنهاد او صورت گرفت. با این همه در طی سال های گذشته او با دیدن نتایج آن سیاست ها، در چرخش آشکاری از خطر زوال طبقه متوسط سخن به میان آورد و به انتقاد شدید از سیاست های نئولیبرالیستی و

حرکت بی مهار و بی نظارت سرمایه و اولویت مطلق دادن به سود و به برابری فرصت‌ها بجای برابری در توزیع ثروت پرداخت و اعلام داشت که بسیاری‌نگرانم که با روندهای کنونی، هم ثبات لیبرال دموکراسی موجود وهم جهان بینی "لیبرال دموکراسی" به خطرخواهد افتاد!

طنزی جالب و تاریخی در این نظریه و چرخش وی وجود دارد: زمانی که او در گرمای گرم مستیِ زودرس ناشی از سقوط بلوک شرق و پیروزی لیبرال دموکراسی، سر از پا نشناخت و با تعمیم نتیجه یک برهه معین از نبرد دو قطب "سوسیالیسم" و سرمایه داری، آن را به معنی پایان تاریخ و پیروزی نهائی لیبرال دموکراسی اعلام کرد و آن گونه که در یافته‌های امروزش می‌توان به روشنی مشاهده کرد، غافل از آن بود که همزمان با فروپاشی بلوک شرق، مهار سرمایه داری در غرب نیز گسیخته شد و نطفه شکست یا انحراف لیبرال دموکراسی مورد نظر او هم درست در بحبوحه همین شکست بسته شد؛ چرا که یکی از دلایل اصلی و مهمی که سرمایه داری از نوع غربی اش حاضر شده بود به دولت رفاه و باصطلاح فربه شدن طبقه متوسط تن بدهد، ترس از شکست در برابرالگوی رقیب خود و شورش شهروندانش بود. از قضا سرکنجبین صفرا فزود و با شکست اردوگاه رقیب، سرمایه داری بی مهار شده و تاختن آغاز کرد و علاوه بر هجوم به زندگی کارگران و زحمتکشان و دست آوردهای آن‌ها، طبقه متوسط خود پرورده را نیز آماج حملات خویش قرار داد. طلسم بالندگی پایدار طبقه متوسط درهم شکست و از آسمان علین به زمین سخت فرود آمد و شالوده دموکراسی سخت ترک خورد. جالب است که فوکویاما در نظرات جدید خود به نوعی از شکست جریان‌های سوسیال دموکراسی و چپ در جهان غرب ابراز نارضایتی می‌کند. گرچه وی الگوهای قدیمی سوسیال دموکراسی را کارگشا نمی‌داند، اما با تأکید بر یافتن الگوهای جدید، تلویحا ضرورت آن را برای کنترل سرمایه و کانالیزه کردن بخشی از امتیازها و پیشرفت‌های نظام بسوی مردم لازم می‌داند و و به این که این دستاوردها فقط نصیب شمار بسیار اندکی می‌شود انتقاد می‌کند.

او می‌نویسد سرمایه داری منسوخ نمی‌شود، اما اشکال گوناگون پیدا می‌کند و برآن است که سیاست‌های دموکراتیک باید مقدم بر اقتصاد باشد و روند جهانی شدن باید با رعایت منافع همه شهروندان کنترل شود و در یک کلام با تقویت طبقه متوسط. با این همه فوکویاما در نظریه جدید خود هم، برغم انتقادهای جدی به وضع موجود، دچار تناقض بنیادین است. او نمی‌تواند راه حلی ارائه دهد، چراکه از یکسو الگوهای قدیمی را شکست خورده می‌داند و از سوی دیگر خواهان توزیع

بخشی از ثروت اجتماعی تولید شده در سطح جامعه برای رفاه عمومی و تقویت طبقه متوسط است. حلقه مفقوده در این میان آن فاعل اجتماعی است که در فقدان قطب فشارسوسیال دموکراسی بدرستی شکست خورده، خود نمائی می کند ( سوسیال دموکراسی های موجود مطابق آن چه که در تمامی تجربه های تا کنونی شاهدش هستیم در کنار جناح راست بورژوازی قرار گرفته و در اتحاد با آن در برابر مردم ایستاده است). در غیاب چنین فاعل اجتماعی سخنان او بیشتر به گله کردن و اندرز اخلاقی دادن به بورژوازی می ماند. در حالی که گام های واقعی و رو به جلوی تاریخ را، حتی همان کعبه آمال طبقه متوسط او را، جنبش های طبقاتی-اجتماعی و فشارهای آن به سیستم سرمایه داری بوجود آورده اند. وگرنه پویای درونی سرمایه داری همان سودی مهاراست و تاختن در چهارگوشه عالم.

ظاهرا او به سترون بودن نظریه خویش واقف است، وقتی در پایان می نویسد: تازمانی که اقشارمتوسط هنوز هم در توهم دهه های اخیربسر می برند که گویا منافع آن ها در گروی سیستم سرمایه داری آزاد و دولتی کوچکتر است، هیچ جنبشی برای تغییرات ساختاری در وضعیت موجود شکل نخواهد گرفت. جهان بینی و نظریه سیاسی اقتصادی که می تواند جایگزین شرایط فعلی باشد هم اکنون در دسترس و منتظر ظهور است.

\*\*\*\*\*

واقعیت آن است که در این میان باورها و نظریه خود وی هم نه فقط دچار تناقضات اساسی است، بلکه کهنه هم شده است. ایمان او به چنان طبقه بالنده و نجات دهنده پا درهواست و وجود خارجی ندارد. در اصل چنین باوری خود، توهم است و نه آن گونه که وی مدعی است توهم این "طبقه" ناموجود به دولت کوچک. جنبش ۹۹ درصدی ها گواه بر این ادعا است. روشن است که زوال "طبقه متوسط" در معنای فریه خود و نه البته بطور مطلق، در عین حال به معنی بحران در نظریه لیبرال دموکراسی و زوال "پایگاه اجتماعی" آن نیز هست. چرا که تفوق گفتمان و فرادستی آن بدون وجود چنین پایگاهی زیرسؤال می رود. اگر نظام های موجود مصداق لیبرال دموکراسی نباشند، آنگاه با تغییر یک جانبگی نظریه پایان تاریخ فوکویاما می توان گفت راست است، تاریخ هم برای آن نوع سوسیالیسم دولتی به پایان رسیده بود و هم برای لیبرال دموکراسی! و آغازی برای پایان آن. تلاش فوکویاما برای یافتن جهان بینی و نظریه سیاسی اقتصادی جایگزین برای آن نیز نمی تواند معنایی به غیر از تأکید بر سپری شدن دوران آن داشته باشد. این نظریات منتظر ظهور، هرچه باشد دیگر لیبرال دموکراسی نخواهد بود.



در این نوشته مجال پرداختن به سایر جنبه های نظری فوکویاما وجود ندارد، اما تبدیل شدن طبقه متوسط به چالش اصلی در منازعات انتخاباتی آمریکا را نباید تصادفی و گذرا تلقی کرد. چالشی که روزنامه واشنگتن پست در پی مناظره های انتخاباتی کاندیداها آن را بدرستی با عنوان "کشمکش برای آراء طبقه متوسط" نامید. او با ما در دوره قبل هم با همین شعار به میدان آمده بود: "عهد می بندم که که هر روز برای مردم آمریکا بجنگم، برای طبقه متوسط و برای آن هائی که در تقلا برای وارد شدن به طبقه متوسط هستند!" البته تلاش برای جلب آراء طبقه متوسط گویاتراست تا ادعای نجات طبقه متوسط از شریک سیاست های نئولیبرالیستی حاکم بر دو حزب.

او با ما طرح خود برای معافیت مالیات بر دستمزد را، در راستای کمک به تقویت طبقه متوسط می داند. هم چنان که اصلاح نظام بیمه درمانی را نیز، طرح نخست با مخالفت جناح مقابل روبرو شد و او با ما ابتدا خواهان تمدید آن برای یکسال تا مقطع انتخابات بود که سرانجام به تمدید دوماهه انجامید. براساس طرح مزبور ۱۶۰ میلیون دستمزد بگیر بجای پرداختن ۶.۲٪ از دستمزد خود به صندوق بازنشستگی، ۴.۲٪ می پردازند. اما طرح دوم سرانجام با زده شدن سروته اش نهایتا تصویب شد و شکایت جمهوری خواهان مبنی بر مغایرت آن با قوانین آمریکا نیز در دادگاه عالی رد شد و او با ما برغم بی یال و اشکم شدن آن، هم چنان آن را مهم ترین دستاورد خود و تحقق یکی از وعده های مهمش می داند.

او هم چنین در بازار انتخاباتی دور دوم خود مدعی است که این انتخابات به مثابه هستی یا نیستی طبقه متوسط است و آمریکائیان نباید به آن به چشم یک انتخابات معمولی بنگرند. او هم چنین مدعی است که بدلیل حمایت از طبقه متوسط و حفظ منافع آن است که خود را کاندید ریاست جمهوری دور دوم می نماید. او در تبلیغاتش رقابت خود را تبلور جنگ طبقه متوسط و اشراف می خواند. و این در حالی است که جناح رقیب او هم بیکار نیست و با ترتیب دادن ضدحمله هائی در صدد جذب آراء آن هاست. جمهوری خواهان با وجود آن که مستقیم تر و عریان تر از سیاست های نئولیبرالیستی و بازار آزاد دفاع می کنند، و نه فقط مخالف افزایش مالیات ثروتمندان هستند بلکه برای ایجاد رونق کسب و کار، خواهان کاهش مالیات آن ها و کمتر شدن مداخله دولت در اقتصاد و حذف یا کاهش خدمات دولتی هستند. با وجود این در تبلیغات خود وارونه نمائی کرده و شیپور را از دهان گشادش می نوازند و او با ما را مسئول نابودی طبقه متوسط معرفی می کنند. آن

ها ضد حمله خود را با فراافکنی و در لفافه دفاع از ارزش هائی روبرو ریشه دار در لایه های وسیعی از جامعه آمریکا ( نظیر مخالفت با سقط جنین، دفاع از حمل اسلحه، برابری فرصت ها، دولت کوچک، آزاد کردن اکتشافات نفتی بی توجه به تخریب محیط زیست و...) و با بهره گیری از تداوم و گسترش بحران و عدم موفقیت ( نسبی) اوباما در تحقق وعده های انتخاباتی دوره اول خود می پیچند. رامنی در کمپین های انتخاباتی خود با لحنی تهییجی می گوید: با سیاست های اقتصادی اوباما طبقه متوسط به خاک سپرده شد.

## **و- چرخه بازتولید بورژوازی و رابطه اش با گزینه انتخاب بین بد و بدتر و مبارزات درون سیستمی**

هم چنان که در سطور پیشین اشاره شد، عملکرد و اولویت اول اوباما در دور اول ریاست جمهوری بیش از همه معطوف به نجات سرمایه داران و بانک ها و مؤسسات در حال ورشکست بود تا باصطلاح نجات طبقه متوسط. و همان گونه که تجربه گواه است در همه کشورهای پیشرفته سرمایه داری در دوره های مختلف، عموماً این جناح اصلی و راست بورژوازی است که سیاست های خود را دیکته می کند. زمانی هم فرامی رسد که اقتصاد و جامعه دچار بحران های حاد و ساختاری شده و تورم و بیکاری و رکود در کنار مازاد تولید و ظرفیت های معطل مانده تولیدی، موجب اختلال در فرایند انباشت سرمایه و افت نرخ سود از یکسو و فروریزی اعتماد عمومی به نظام و امکان عروج اعتراضات و حرکت های گسترده علیه نظام از سوئی دیگر می شود. در چنین مواقعی معمولاً فرصت هائی برای عرض اندام مدافعان رفرم جهت کنترل بحران و نجات نظام پیدامی شود. چنان که در مورد آمریکا شاهد هستیم فی الواقع چرخه بازتولید سرمایه داری در حوزه های اقتصادی و تولید و اشتغال دچار لنگی و گیرپاژ شده، کسری بودجه بیداد می کند و اعتبار و هژمونی دولت آمریکا زیر سؤال می رود. در چنین شرایطی است که مدافعان اصلاح سرمایه داری به تکاپومی افتند تا بلکه با اجرای سیاست های باصطلاح کینزی و افزایش قدرت خرید و تقاضا در جامعه، بر بحران مازاد تولید و نیز بحران انباشت سرمایه فائق آیند و هم چنین در حوزه سیاسی به ترمیم اعتماد خدشه دار شده عمومی نسبت به کارآئی سیستم غلبه کنند و سرمایه داری گرفتار در بحران را نجات بخشند. هدف نه فقط روغن کاری چرخ های زنگ زده اقتصاد و رونق بخشیدن به آن است بلکه مهم تر از آن، ممانعت از شکل گیری و گسترش آلترناتیو های ضد سیستمی و مستقل از سرمایه داران در شرایط گسترش نارضایتی و بی اعتمادی عمومی به نظام است. این تلاش را نه فقط جمهوری خواهان از طریق شکل

دادن و یا تقویت جنبش ارتجاعی مانند تی پارتی پیش گرفته اند، بلکه هم چنین حزب اندکی رفرمیست تر دموکرات و شخص اوباما در پیش گرفته اند. در شرایط بحرانی امکان نفوذ رفرمیسم درمقایسه با محافظه کاران برای درهم شکستن صف مستقل بیشتر است. دادن شعار تغییر در دوره قبلی و شعار "به پیش" در دوره فعلی توسط کمپ انتخاباتی حزب دموکرات و اوباما اساساً در خدمت نجات سیستم و بیرون کشیدن چاشنی جنبش های مستقل از نظام و کنترل نارضایتی عمومی است. شکل گیری و فوران جنبش اشغال در دوره پیش با وجود تمامی تلاش هایی که برای مصادره آن صورت گرفت، نشان دهنده آن است که تا چه میزان نارضایتی در زیرپوست جامعه آمریکا انباشته شده است.

شعار ما ۹۹٪ هستیم در واقع به روشن ترین وجهی بیانگر فرایند دو قطبی شدن جامعه و نادرستی ادعای فریه شدن طبقه متوسط توسط بورژوازی و آوازه گران آن است که با صف آرائی مشترک در برابر یک درصدی ها، درد و هویت مشترک خود را اعلام می دارند. در چنین شرایط تنها شکل گیری یک قطب مستقل و خارج از سازوکارهای سیستم است که می تواند از بجریان افتادن در شن زارهای سترون کننده سازوکارهای سیستم، به مبارزه طبقات درمعنای واقعی و رهائی بخش خود جان تازه بدهد و درعین حال با فشار از بیرون به جناح رفرمیست ها اجازه ندهد که آن ها فریب پیشه کنند و به آسانی وعده های خود را فراموش نمایند و چرخ های زنگ زده نظام را بسود کلان سرمایه داران رنگ و جلا بخشند.

۱۵-۰۸-۱۳۹۱ ۲۰۱۲-۱۱-۰۵

<http://www.taghi-roozbeh.blogspot.com>

\*

[http://www.radiofarda.com/content/f2\\_world\\_economy\\_francis\\_fukuyama\\_article\\_future\\_of\\_history\\_analysis\\_democracy/24471097.html](http://www.radiofarda.com/content/f2_world_economy_francis_fukuyama_article_future_of_history_analysis_democracy/24471097.html)